

بحران خلیج فارس

ضعف یا قدرت رژیم؟

تصویب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت با توافق پنج کشور بزرگ و رد آن - پس از بندبازی‌های اولیه و فرصت‌گذرانی‌ها - توسط جمهوری اسلامی، آغاز مجدد حمله به نفتکش‌های ایرانی توسط عراق و به نفتکش‌های کشورهای عربی منطقه و به نفتکش‌های کشورهای ثالث توسط رژیم، آغاز مجدد حمله به شهرهای ایران و عراق توسط دو طرف درگیر در جنگ، مین‌گذاری آب‌های خلیج فارس و دریای عمان و حمله موشکی به تاسیسات نفتی کویت توسط رژیم خمینی، ماجرای خونین مکه و اشغال سفارت خانه‌های عربستان و کویت توسط حزب‌اللهی‌ها، ورود ناوگان‌های نظامی قدرت‌های بزرگ در آب‌های منطقه، حمله هلیکوپترهای امریکائی به یک کشتی مین‌گذار رژیم (تحت پوشش کشتی تجارتي)، حمله پاسداران به کشتی‌های امریکائی یا حامل پرچم امریکا، ناپودی یک پایانه نفتی شناور ایران توسط نیروهای امریکائی و در کنار این‌ها، قطع رابطه دو کشور فرانسه و ایران و محاصره سفارت خانه‌های آنها در تهران و پاریس، سقوط صادرات نفت

ایران بدلائیل مختلف از جمله بدلیل تشدید حملات هوایی عراق و پائین آمدن میزان خرید نفت فرانسه از ایران (که در ظرف يك ماه، پس از قطع رابطه، رژیم اسلامی از مقام اول صادر کننده نفت به فرانسه به درجه پانزدهم نزول کرد)، مصوبه کنگره امریکا (در مورد منع واردات نفت از ایران) و در همین حال، بالا رفتن ظرفیت صادرات نفت عراق، پائین تر آمدن نرخ برابری دلار پس از سقوط بزرگ بورس در بازارهای بین‌المللی و از اینجا کاهش باز هم بیشتر درآمد رژیم (قیمت نفت ایران توسط خریداران نفت به دلار محاسبه و پرداخته می‌شود) و بالا رفتن نرخ مارک آلمان و ین ژاپن در رابطه با دلار (دو وارد کننده اول کالا به ایران) و غیره از جمله مسائلی بشمار می‌روند که اخیراً بوجود آمده یا تشدید یافته‌اند و آینده جنگ ایران و عراق و از آنجا، سرنوشت رژیم ولایت فقیه را از زاویه جدیدی رقم زده‌اند.

هدف مقاله کوتاه حاضر، پرداختن همه جا به شکاتی نیست که در سطور فوق عنوان شده‌اند. بدو دلیل:

۱ - پاره‌ای از شکات عنوان شده در فوق دارای ابهام‌ها و ناروشنایی‌هاییست که وقایع آینده می‌توانند به آنها پاسخ دهند.

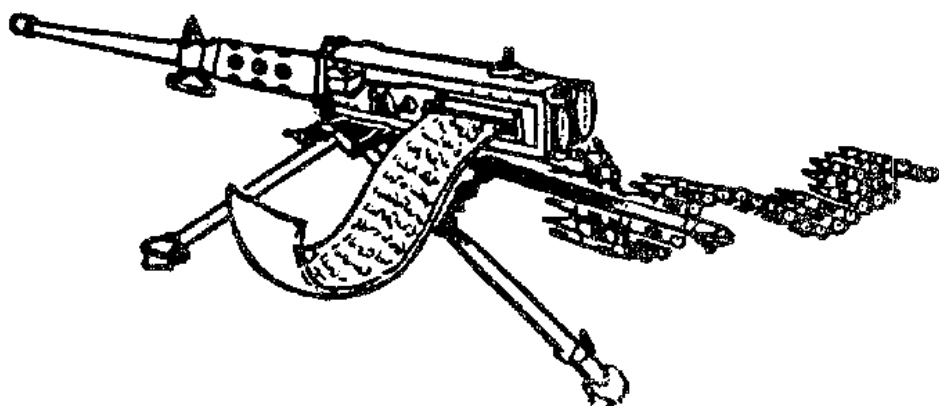
۲ - پرداختن به شکاتی که فهرستوار در سطور فوق به آنها اشاره شد، فرصت دیگر و بررسی طولانی‌تر از عرصه يك مقاله کوتاه می‌طلبد.

تا آن هنگام، در همینجا، در حد يك مقاله کوتاه، مروری کلی بر وقایع اخیر و پیامدهای آن در آینده رژیم، ضروری است.

امروز رژیم خمینی، پیش از هر زمان دیگر، بسوی بین‌المللی کردن بحران خلیج فارس گام برمی‌دارد. از جنجال مکه تا حمله با موشک‌های "کرم ابریشم" به تاسیسات نفتی و بندری کویت، از مین گذاری آب‌های خلیج فارس تا پرگزاری "ماثور شهادت" به هنگام اولین عبور کشتی‌های کویتی با پرچم امریکا، حمله به نفتکش‌های کشورهای مختلف (از جمله فرانسوی، ژاپنی، امریکائی، روسی و غیره) که از کشورهای عربی منطقه خلیج بارگیری می‌کنند و غیره رژیم اسلامی از شناخته شده‌ترین قواعد سیاست (وام گرفته شده از تز نظامی کلوزه ویتز) پیروی می‌کند: حمله بمشابه بهترین وسیله دفاع و از این امر عمدتاً مادی و مشخص، غالباً کاربرد روانی آن را می‌فهمد: **یلوف سیاسی** از مدت‌ها قبل از "انقلاب اسلامی"، معروف به شگردهای آخوندی.

جهان سیاست، در معنای ویژه‌ای، جهان قدرت است و شرط مهم شرکت در چنین جهانی، قدرتمند بودن. بر این جهان قوانینی نیز حاکم است. قوانینی که همه شرکت کنندگان، احترامات لازم را در پاره آن‌ها مرعی می‌دارند. در تفسیر این قوانین مکتوب یا عمل بر پایه قوانین نامکتوب، قدرت دارای جایگاه ویژه‌ای است. این یک قاعده کلی است. ولی این قاعده کلی می‌تواند استثنائاتی هم داشته باشد. رژیم ولایت فقیه در رده این استثنائات قرار دارد. توحش و سبعبیت یک رژیم در شکنجه زندانیان، در سرکوب نیروهای سیاسی و ژنان، در حمله به حقوق اولیه کارگران و تمامی مردم ایران، نمی‌تواند در عرصه عملکرد بین‌المللی اش انعکاس نیابد. نزاکت سیاسی با منطق صدر اسلامی و ولایت فقیه در تناقض است.* شوک وقتی ایجاد می‌شود و همه را

* البته این بحث، در جای خود، لازمست بطور جداگانه باز شود: هر جا که منافع سرمایه‌داری حکم کند، "نزاکت سیاسی" جای خود را با وقاحت مشمئز کننده عوض می‌کند، "اخلاق" بورژوازی از ورای عطرها و ادوکلن‌های پاریسی، تعفن خود را بروز می‌دهد و پاپیون با عمامه به رقابت برمی‌خیزد. آخرین نمونه: سناریوی آزادی دوگروگان فرانسوی



"گیج" می‌کند که آن قاعده کلی در مقابل استثناء، نظم حاکم در سیستم سرمایه‌داری در مقابل هرج و مرج و بی نظمی پینش‌های قبیله‌ای و ملوک الطوائفی و خان خانی قرار می‌گیرد. سیاست، مانند هر بازی، قوانین خاص، رایج و شناخته شده‌ای دارد که اگر به آن‌ها عمل نشود، همه هاج و واج می‌مانند. در فوتبال نمی‌توان با دست بازی کرد، در والیبال نمی‌توان با پا توپ را شوت کرد ولی بازی دیگری وجود دارد

توسط رژیم تروریست اسلامی، تعویض همزمان دو گروگان دیگر در فرودگاه پاکستان ("محاکمه" چند دقیقه‌ای و آزادی وحید گرجی، "تروریستی که دستش به خون ده‌ها تن از مردم پیگناه آلوده بود" و هدایت او به فرودگاه بورژه و "محاکمه" چند دقیقه‌ای و آزادی توره، کنسول "جنایتکار"، "جاسوس" و "قاچاقچی" فرانسه در تهران و سوار کردن او به هواپیما در فرودگاه مهرآباد)، دستگیری و ضرب و شتم و اعزام دست و پا بسته پانزده گروگان ایرانی (پناهندگان سیاسی از اعضا و هواداران مجاهدین) به گابن و سایر زد و بندهای پنهانی -
چهره فلکت بار و رقت انگیز ژاک شیراک، یکی از مدافعان ارزش‌های "جهان آزاد" بهنگام توجیه ابلهانه این سناریوی تراژیک - کمیک در تلویزیون فرانس، فقط ریش همتای ایرانی - اسلامی‌اش، میر حسین موسوی و عبا و عماد هاشمی رفسنجانی را کم داشت تا در عرصه وقاحت با آن‌ها به رقابت برخیزد - خرده بورژوازی عقب مانده و وحشی و بورژوازی پیشرفته و "تمدن" را، در این جا نیز، دیوار چین از هم جدا نمی‌کند.

(رگبی) که - طبق قواعد خاص - می‌توان هم دست و هم پا را بکار گرفت. اما، اگر در یکی از این بازی‌ها، مثلا فوتبال، طرف مقابل بخواهد قواعد بازی‌های دیگر را بکار گیرد یا قوانین هیچیک از این بازی‌ها را رعایت نکند و یا به کارهای عجیب و غریب و نامعمول دست بزند (مثلا ناگهان در گرماگرم بازی فوتبال، چون ظهر است، تمام بازی‌کنان یک طرف متوقف شوند، دروازه‌بان در وسط چمن اذان بگوید و تمام بازیکنان به امامت کاپیتان تیم، به نماز جماعت بایستند)، پیداست که بازی متوقف می‌شود و همه حاج و واج و انگشت بدهان حیران می‌مانند.

در شماره ۵ "اندیشه رهائی" (صفحات ۲۱۲ - ۲۱۱) ماکسیم رودنسون از قول آمی بین مارسلن، مورخ یونانی قرن چهارم میلادی، نکته‌ای را نقل می‌کند که در زمینه بحث مشخص ما در اینجا بسیار گویاست. بخشی از آن را در زیر می‌آوریم:

"در سال ۳۷۸ میلادی، گروه بزرگی از "گوت"ها پا یاری "الن"ها و "هون"ها، پس از شکست دادن رومیان در مقابل "اندرینوپل" بطرف قسطنطنینه براه افتادند. عمده‌ترین ژنرال‌های رومی و نیز امپراتور "والنس" جان خود را از دست دادند. موقعیت بحد اعلا بحرانی بود. در همین وقت، یک گروه از چادرنشینان عرب که در خدمت امپراتور روم بودند به بربرهای غربی حمله کردند. نتیجه، نبرد نامعلوم بود. آمی بین می‌نویسد:

ولی گروه‌های شرقی بخاطر واقعه‌ای، که تا آن وقت نظیر آن هرگز دیده نشده بود، پیشی گرفتند: مردی پا موهای بلند و کاملا برهنه - به استثناء تکیدای که آلتش را مخفی می‌کرد - در حالی که فریادهای گوشخراش و میثوم سرمی‌داد، با خنجری از میان پرکشیده خود را به میان ارتش "گوت"ها انداخت. مردی را بقتل رساند، لب‌های خود را به خرخره‌اش نزدیک کرد و خوشش را که جاری شده بود، مکید. بربرها که از این صحنه عجیب و حیرت آور به وحشت افتاده بودند، دیگر نمی‌توانستند شور و هیجان معمولی خود را در نبرد نشان دهند

و از این پس با گام‌های مردد پیش می‌رفتند."

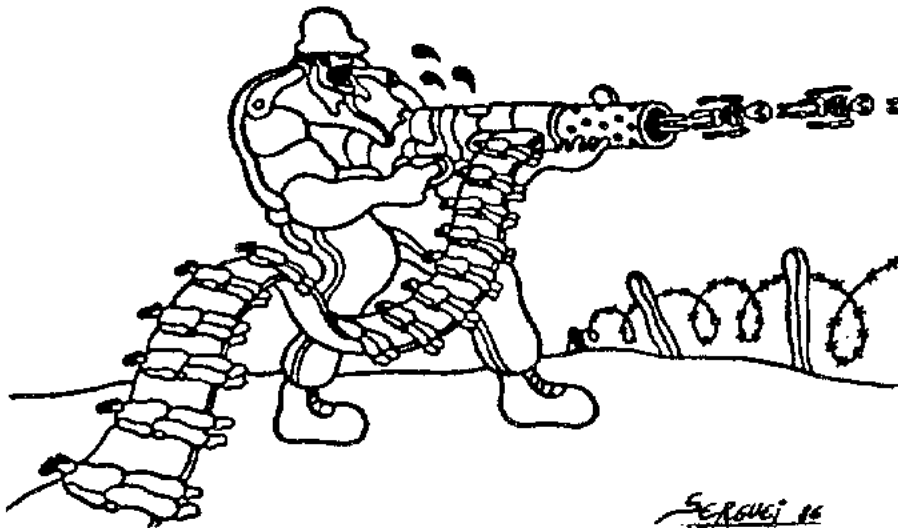
گفتیم که جهان سیاست، در معنای ویژه‌ای، جهان قدرت است و شرط مهم شرکت در چنین جهانی، قدرتمند بودن است. آخوندها، ملهم از تجربیات محمد و صدر اسلام، این را می‌دانند و می‌دانند که برای ماندن باید، بهر وسیله ممکن و متصور، در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، "قوی" باشند و یا به قوی بودن تظاهر کنند.

رژیم در صحنه داخلی "قوی" می‌نماید. فقدان یک جنبش وسیع و سازمان یافته توده‌ای، فقدان یک نیروی جانشین، رمز "قدرت" آن است. این "قدرت" در ساختار ویژه‌ای جان یافته است: حکومت دینی قرون وسطائی. عدم تناسب این ساختار با مناسبات اجتماعی، مولد تناقض دائمی بین ساختار دینی/سیاسی و مناسبات اجتماعی است. آن "قدرت"، البته ضعف رژیم را نیز در درون خود دارد. رژیم خمینی تا جایی قدرتمند است که بتواند، تناقض دائمی بین ساختار دینی/سیاسی و مناسبات اجتماعی را، بطور موقت، بنوعی حل کند. اما، این کوشش، بنوبه خود، به نقطه ضعف آن تبدیل می‌شود. چرا که عدم کشش جامعه برای تناسب واقعی با این ساختار، مدام جامعه را بسوی تشنج می‌کشد. رژیم ولایت فقیه، هم از این تشنج قدرت می‌یابد و هم، در روند آن، در معرض تلاشی و انهدام قرار می‌گیرد. عواملی، از جمله جنگ، روند این تلاشی و انهدام را کند می‌کند (و فقط در این رابطه است که می‌توان درک کرد چرا رژیم، علی‌رغم تمامی موانع و مشکلات عظیم موجود، همچنان با جنگ و دندان به تداوم جنگ چسبیده است)، ولی متوقف نمی‌سازد.

باری، قدرت نمایی و عدم ثبات، همزاد توامان یک رژیم استثنائی است: رژیم ولایت فقیه. رژیمی تشنج آفرین که خود مولود اوضاعی متناقض است. علاوه بر آن، این رژیم ضد انقلابی بدنپال یک انقلاب،

يك جنبش وسیع توده‌ای به قدرت رسیده است: ضد انقلابی از درون انقلاب - از این لحاظ نیز، ارباب و ترور اختناق و سرکوب، جزئی لاینفک از وجود آنست. این اجزاء ماهوی رژیم ولایت فقیه - قدرت نمائی، بی ثباتی، تشنج آفرینی، ارباب و ترور، اختناق و سرکوب -، در عین حال، مبین ضعف ماهوی آن نیز هست. از يك سو، ثبات این رژیم با منطق ولایت فقیهی، در عصر حاضر، در تناقض است و از سوی دیگر، تثبیت این رژیم، در گرو نفی "مشروعیت" آنست. اما، همین تثبیت نیز با شیوه حکومت قرون وسطائی ارباب و اختناق و سرکوب، خوانائی ندارد. بناچار برای رژیم راهی جز این باقی نمی‌ماند که همواره، و بیش از پیش، بر اجزاء ماهوی خود تکیه کند. بناچار، برای رژیم راهی جز این باقی نمی‌ماند که برای دفاع از موجودیت خود، بطور مداوم، تا وقتی که از نفس بیفتد، دست به حمله و تهاجم زند*

* در نوشته حاضر، در این جا و همه جا، وقتی که از تثبیت ناپذیری رژیم ولایت فقیه، از شاپودی یا عدم امکان ادامه حیات آن سخن می‌رود، اشاره به شکل ویژه رژیم در مقطع کنونی است. شکلی که در تناقض آشکار با مناسبات اجتماعی موجود در جامعه قرار دارد و از این رو دائما بحران زاست. بدیهی است که بین رژیم استثنائی ولایت فقیهی و تناقض‌های غیر قابل حل ماهیتی آن و انواع و اقسام جمهوری‌های اسلامی (از جمهوری اسلامی بزرگان گرفته تا جمهوری دموکراتیک اسلامی) به تفکیک و تفاوت معتقدیم. بدین معنی که انواع و اقسام جمهوری‌های بورژوائی و خرده بورژوائی (یا پسوند اسلامی) می‌توانند بوجود آیند و ضد تثبیت هم نباشند و حتی چه بسا، با استحاله در درون همین رژیم ولایت فقیه و از میان مهره‌های اصلی همین رژیم، چنان حکومت جمهوری بوجود آید - هرچند که این احتمال، در زمان حیات خمینی، اگر مطلقا محال نباشد، در شرایطی فوق‌العاده استثنائی - یعنی بهنگام انتخاب بین مرك حتمی و ادامه (هرچند موقت) حیات رژیم -، دور از ذهن نیست. ما از شرایط فوق‌العاده استثنائی سخن می‌گوئیم و نه علی‌رغم همه داده‌های موجود، از احتمال کم و بیش امکان پذیر -



رژیم در منطقه نیز قوی می‌نماید. قدرت نمایی رژیم در منطقه پیش از هر چیز از همان معادله پیچیده قدرت/ضعف آن در داخل کشور نشأت می‌گیرد. اهمیت ژئوپولیتیک، ذخائر عظیم زیرزمینی و منابع انسانی کشور و رقابت قدرت‌های بزرگ جهانی، برای هر رژیم در مسند قدرت، امتیازات ویژه‌ای محسوب می‌گردد. قدرت نمایی رژیم اسلامی در منطقه فقط به بهره‌برداری از این امتیازات ویژه محدود نمی‌گردد. علاوه بر این‌ها، از ضعف قدرت‌های دیگر منطقه، ماهرانه به نفع خود استفاده می‌کند و فارغ از محدودیت‌های عرف بین‌المللی سیاست و دیپلماسی، دست خود را برای هر گونه تاخت و تاز و نوع ویژه‌ای از تعرض، باز می‌گذارد. اهمیت این گونه تاخت و تازها و نوع ویژه تعرض، همراه با تبلیغات وسیع سیاسی و مذهبی، دست و دلبازی‌های سخاوتمندانه دلارهای نفتی در میان شیعیان شدیداً محروم و ناآگاه منطقه بویژه لبنان و باج دهی به رژیم قلدر منش سوریه (تنها متحد رژیم در منطقه)، آنگاه روشن‌تر می‌گردد که فقدان یا شکست و یا به انحراف کشیده شدن نیروهای دموکراتیک در این جوامع نیز مورد توجه قرار گیرد. در حقیقت، با توجه به زمینه‌های اشاره شده، (بویژه به ناآگاهی و فقر شدید)، ویژگی مذهبی رژیم اسلامی هم به دامن زدن بیشتر جو مذهبی در منطقه کمک می‌کند و هم به افزایش دامنه قدرت نمایی آن در یک منطقه استراتژیک یاری می‌رساند. این وضع بنوبه خود، خصلت ماهوی رژیم (قدرت نمایی/پیشاتی) را به منطقه سرایت می‌دهد و

تشنج، ابعادی منطقه‌ای می‌یابد - گسترش ابعاد تشنج منطقه‌ای نمی‌تواند به دامن زده شدن تشنج در ایران منجر نگردد - رژیم خمینی در سیاست منطقه‌ای خود نیز هیچ مفری برای بازگشت از ادعاهای خویش باقی نگذاشته است - برای رژیم در منطقه، همچون در داخل کشور، دست زدن به ترکیب اجزاء سیاست‌هایش و هر نوع عقب نشینی، معنایش صرفنظر کردن از ماهیت وجودی آنست - رژیم خمینی، در سطح منطقه بر اساس دنبال کردن شعار صدور انقلاب اسلامی معنا می‌یابد - در این جا نیز نقطه اصلی قدرت رژیم همانا اصلی‌ترین نقطه ضعف آنست - رژیم اسلامی جز این که بطور مستقیم در تقابل با رژیم‌های حاکم در منطقه قرار گیرد نمی‌تواند به قدرت نمایی سیاسی/مذهبی بپردازد:

تشیع در مقابل تسنن، مذهب سیاسی در مقابل مذهب غیر سیاسی - قدرت نمایی در منطقه، به قدرت آن در داخل کشور کمک می‌کند - این قدرت نمایی، البته از طرف مجموعه نیروهای ذینفع در منطقه بی‌جواب نخواهد ماند - پاسخ سیاسی حتی نظامی قدرت‌های دیگر منطقه بنوبه خود منجر به هر چه بیشتر متشنج شدن اوضاع منطقه می‌گردد - رژیم خمینی در چنین تشنجی، هم - بطور موقت - قدرت می‌گیرد و هم تضعیف می‌شود - هر "پیروزی" رژیم او را یک قدم بیشتر در مرداب تشنج فرومی‌برد و هر "پیشروی" در این مرداب، او را بیشتر بسوی مرگ نزدیک می‌کند - هر گونه عقب نشینی استراتژیک رژیم اسلامی از شعارهای اساسی خود، جایگاه آن را در ایران بیشتر متزلزل خواهد کرد و با هر گونه عقب نشینی در ایران، پایه‌های خود را در منطقه از دست خواهد داد - رژیم ولایت فقیه در منطقه نیز، همچون در داخل ایران، محکوم به فرار به جلومت -

سرنوشت رژیم شاه، با جنگ افزارهای پیشرفته و با پنجاه هزار

پرسنل و مستشار نظامی امریکائی، ضربه‌ای بود به تسلط بی چون و چرای امپریالیسم امریکا در منطقه و ضربه‌ای مهلکی بود برای دکترین نیکسون - استراتژی اصلی امریکا بعد از جنگ ویتنام - در یکی از مهمترین نقاط استراتژیک جهان. در دوران ریاست جمهوری ریگان، دکترین نیکسون یکباره کنار گذاشته شد و امریکا هر چند با گام‌های محتاطانه‌تر، به استراتژی قبل از ۱۹۷۵ خود باز گشت. با سرنگونی رژیم شاه، این دیگر ژاندارم‌های منطقه‌ای مانند رژیم شاه و سادات نبودند که بجای امریکا در ظفار و لیبی لشکر کشی کنند، بلکه این خود امپریالیسم امریکا بود که در لبنان، گرانادا و لیبی دخالت مستقیم نظامی می‌کرد.

بهر رو، با سرنگونی شاه و استقرار جمهوری اسلامی در ایران از یکطرف و فقدان یک نیروی بین‌المللی آشکارا حامی آن در منطقه، اُفت قدرت هرمنوئیک امپریالیسم امریکا در سرتاسر جهان از طرف دیگر، توجه نیروی‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی، برای گسترش نفوذ خود، پایین منطقه حیاتی جلب گردید.

ماجرای جوشی‌های یک جناح از جمهوری اسلامی (امروز جناح حاکم در رژیم ولایت فقیه)، از همان اولین ماه‌های بعد از انقلاب، در مرزهای ایران و عراق (که به تفصیل در مقاله "جنگ دو رژیم حاکم بر ایران و عراق"، "رهائی" شماره ۱، دوره سوم، دیماه ۶۱، در پاره آن سخن رفته است) به صدام حسین، دیکتاتور کوچک عراق، امکان داد که قرارداد الجزایر را ملغی اعلام کند و در اول مهرماه ۱۳۵۸، جنگ قبلا آغاز شده را با حمله‌ای بسیار گسترده بداخل ایران بکشد. جناح (غیر حاکم) ولایت فقیه‌ی از همان آغاز، و بعد از مضحکه تسخیر سفارت امریکا، تصویب قانون اساسی و قبضه کامل یا تقریباً کامل قدرت، در آرزوی این بسر می‌برد که به رویای صدور انقلاب اسلامی خود، قبلا به عراق (با بیش از نیمی از جمعیت شیعه)، و بعد به سایر کشورهای منطقه، تحقق بخشد و رژیم عراق نیز می‌کوشید با سرنگونی رژیم

اسلامی، با افزایش نفوذ خود در بین کشورهای منطقه، بصورت يك قدرت برتر در خلیج جلوه‌گر شود و چه بسا رویای وطن عربی - و یا حداقل، رهبری جهان عرب - که پس از شکست ناصریم، سرهنگ قذافی و حزب بعث پرچمدار آن شدند به تحقق در آورد. هر يك از دو طرف درگیر جنگ، متحدین بالقوه یا بالفعل مرحله‌ای خود را داشته‌اند و دارند و هر يك از دو طرف کوشیده‌اند و می‌کوشند در جو منطقه‌ای و بین‌المللی بنفع خواست هژمونیک خود بهره برداری کنند. با توجه به این شرایط ویژه است که باید به ارزیابی قدرت رژیم در سطح بین‌المللی پرداخت.

رژیم خمینی در سطح بین‌المللی نیز قوی می‌نماید: وضع رژیم در ایران و منطقه، رمز قدرت آن در معادلات بین‌المللی است. در سطح بین‌المللی از این رو مورد توجه است که در ایران برای غرب و شرق بدیل مطلوبی وجود ندارد. انعکاس فقدان این "بدیل مطلوب" در سیاست قدرت‌های بین‌المللی آن زمان مفهوم واقعی خود را می‌یابد که به اهمیت ژئوپولیتیک، منابع وسیع زیرزمینی و منابع انسانی ایران مورد توجه قرار گیرد. علاوه بر آن، در سطح منطقه موج اسلام‌گرایی و تروریسم رژیم را نمی‌توان نادیده گرفت. قابل توجه است که مرتجعین مذهبی همواره توسط قدرت‌های بزرگ غربی علم شده‌اند و پرچم سبز محمدی همواره توسط این قدرت‌ها و حامیان داخلی آنها، برای مبارزه با کمونیسم، برافراشته شده است. ولی در بسیاری از موارد خود این قدرت‌ها و یا حامیان داخلی آنها، از جمله قربانیان این بازی ابلهانه بوده‌اند (چرا که برخلاف تصور متداول، بلاهت و نزدیک بینی، از جمله ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری است).

تداخل منافع متعدد، تناقض نیروهای گوناگون و استفاده ماهرانه از

اهرم‌های مستقیم و غیر مستقیم شانتاژ سیاسی، از جمله دیگر عواملی بشمار می‌روند که در مطرح شدن رژیم در سطح بین‌المللی تاثیر می‌گذارند. سیاست ماجراجویانه رژیم خمینی در منطقه و همخوانی این سیاست با منافع اسرائیل، نزدیکی انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه و آمریکا و وجود گروگان‌های غربی از جمله فرانسوی و آمریکایی در دست ایادی رژیم در لبنان، امکانات سیاسی مشخص را در اختیار رژیم خمینی قرار می‌دهد. تردیدی نیست که رژیم ماهرانه از این اوضاع سود می‌جوید معینا این سودجویی علی‌رغم هارت و پورت‌ها نباید مانع از دیدن و تشخیص دیالکتیک قدرت و ضعف دروئی‌اش گردد.

رژیم در سطح بین‌المللی احتیاج به "قوی" بودن دارد تا بتواند "قدرت" خویش را در منطقه حفظ کند. لازم حفظ چنین قدرتی، از یکطرف حمایت پنهان اسرائیل و حمایت آشکار سوریه و از طرف دیگر، از دست ندادن یا ارزان دست ندادن کارت‌های برنده است. با این حال، یک ویژگی مهم دیگر رژیم اسلامی را نباید فراموش کرد: ریا و سازش. رژیم در حالی که در عیان به همه می‌تازد، در نهان همواره آماده کرنش و سازش است. تن دادن به قرارداد الجزایر، مذاکرات پنهانی با آمریکا و اخیرا مذاکرات با فرانسه برای تجدید روابط که هر سه از موضع ضعف و زبونی انجام شدند، فقط سه نمونه از بین نمونه‌های کوچک و بزرگ دیگرند. ولی این عقب نشینی‌های زبوانه باید در سطح داخلی و منطقه‌ای بعنوان "پیروزی بزرگ" جلوه‌گر شوند. رژیم در سطح بین‌المللی باید همواره "پیروز" شود تا در سطح منطقه و داخل بتواند به هارت و پورت ادامه دهد: شرق و غرب از اسلام و از قدرت جمهوری اسلامی می‌ترسند. شرق و غرب البته بطوری که سردمداران رژیم نیز خوب می‌دانند برای "قدرت جمهوری اسلامی" تره هم خرد نمی‌کنند ولی مجموعه عواملی که در قیل شمردیم (از جمله نقش ژئوپولیتیک، اهمیت استراتژیک، منابع زیر زمینی و نیروی انسانی ایران)، مهم‌تر از آنست که شرق یا بویژه غرب (که در منطقه و در



ایران موقعیت مناسبتری دارد) بتوانند بدون داشتن يك تصمیم روشن برای بعد از خمینی، به قمار سیاسی خطرناکی دست زنند. "قدرت" رژیم خمینی در سطح بین‌المللی، که در واقع چیزی جز نقطه ضعف آن نیست، از همین ملاحظات نشأت می‌گیرد. بند بازی رژیم قبل از این که عامدانه یا "ماهرانه" باشد، تحمیلی و اجباری است. علی‌القاعده، بندها برای ابد نمی‌تواند بین زمین و آسمان معلق بماند و برای این که سرنگون نشود باید پای خود را بروی زمین سفت قرار دهد. اما، سرنوشت تراژیک رژیم ولایت فقیه در سطح بین‌المللی، ادامه بند بازی، معلق ماندن بین زمین و آسمان است. رژیم در سطح بین‌المللی، همچون در سطح داخلی و منطقه‌ای، محکوم به فرار به جلوست و این فرار تا زمانی ادامه خواهد یافت که دیوار مقابل، مغز سر را متلاشی کرده باشد و این در صورتیست که سرنوشت جنگ و مهم‌تر از این، يك جنبش توده‌ای، زودتر حکم مرگ رژیم را صادر نکند.